**اصول، جلسه 113: یک‌شنبه 23/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر اشکالی بود در جریان استصحاب در جایی که حالت سابقه با یقین ثابت نشده باشد، بلکه با امارة معتبره‌ای ثابت شده باشد. عرض کردیم که ما اصل بحث را بحث کردیم. یک خاتمه‌ای اینجا مرحوم آقای صدر دارند که در تقریرات آقای هاشمی و تقریرات آقای حائری هر دوش وارد شده، با تفاوتی که بین این دو تقریر هست که عرض کردم در اینجا تقریرات آقای هاشمی به نظر بهتر می‌رسد. در تقریرات آقای هاشمی یک زیاده‌ای دارد که آن زیاده در تقریرات آقای حائری نیست. آقای هاشمی می‌فرمایند که یک موقعی ما شک داریم در شبهة موضوعیه، نمی‌دانیم زید حیات دارد یا حیات ندارد. و اماره‌ای بر حیات زید قائم هست که اماره دال بر حیاتش حدوثاً هست نسبت به بقا دلالتی ندارد. خب این بحث پیش می‌آید که آیا ما می‌توانیم با استصحاب ثابت کنیم یا نمی‌توانیم. اینجا اشکال هست. و خب باید وجوهی را که برای حل اشکال هست بررسی کنیم و پیاده کنیم. اما در جایی که ما شکمان در این هست که ناقض شرعی آمده است برای آن یقین ما، یا ناقض شرعی نیامده، اینجا ۴ صورت دارد. یک موقعی اماره دال بر حالت سابقه هست و رافع شک در شبهة حکمیه هست. گاهی اوقات رافع شک در شبهة موضوعیه هست نسبت به حالت سابقه. شک ما در بقاء هم گاهی اوقات به شبهة حکمیه است، گاهی اوقات به شبهة موضوعیه است. این دو صورت ضرب در این دو صورت چهار صورت می‌شود و ایشان می‌فرمایند که اشکال فقط در صورتی هست که هم اماره دال بر حالت سابقه باشد، و رافع شک در شبهة حکمیه باشد، هم شک ما در بقا به نحو شبهة حکمیه باشد. ایشان در مورد اشکال صورت اوّل و دوم را، صورت اوّل و دومش در جایی که اماره به نحو شبهة، رافع شک در شبهة موضوعیه باشد، این را دال بر حکم آن موضوع باشد، یک پاسخی می‌دهد که من آن پاسخ را می‌خواهم بررسی کنم.

صورت سوم هم از یک جهت دیگری اشکال می‌کنند و از یک جهت دیگر بحث را دنبال می‌کنند و می‌گویند اشکال درش وارد نمی‌شود که من وارد صورت سوم نمی‌شوم. این بحث ما در مورد صورت اوّل و دوم را می‌شود به صورت سوم هم تسری داد، با دقتی که اگر دوستان بکنند به این مطلب خواهند رسید. حالا عرض کردم آقای هاشمی صورتی که، به این تعبیر کردند شک در شبهة موضوعیه باشد، آن را از بحث خارج کردند. باید تعبیر اینجوری بکنیم، شک حالا یک موقعی شک در وجود مقتضی برای بقاء هست، یک موقعی شک در وجود مقتضی نیست بلکه مقتضی ثابت است، شک در وجود رافع است، آن راه حلی که مرحوم آقای صدر اینجا می‌خواهند مطرح کنند در موارد شک در رافع حالا چه رافعش ناقض شرعی باشد، چه ناقض شرعی نباشد می‌آید. حالا توضیح می‌دهم، مشخص می‌شود که کلام آقای هاشمی، ولو از کلام آقای حائری درست‌تر هست، ولی خود آن هم نیاز به اصلاح دارد و باید تفصیل بین این باشد که اگر شک در مقتضی باشد استصحاب با مشکل مواجه هست ولی شک در رافع باشد، شک در ناقض باشد، آن ۴ صورتی که آقای صدر مطرح می‌کنند را باید مطرح کنیم.

اما توضیحی که آقای صدر می‌دهند برای این‌که در اینجا استصحاب جاری می‌شود و اشکالی در جریان استصحاب نیست این هست که در جایی که ما شک در ناقض شرعی داریم اماره‌ی که دال بر حالت سابقه هست چون ما می‌دانیم حالت سابقه اگر ناقض شرعی نیاید باقی خواهد بود. پس اماره علاوه بر این‌که دال بر حالت سابقه هست، دال بر بقای حکم هم هست، مال لم یأتی الناقض. بنابراین دال، و ما احتمال می‌دهیم چون نمی‌دانیم این ناقض آمده است یا ناقض نیامده است، بنابراین شک در بقای حکم ظاهری می‌کنیم. و در واقع اصل اشکال این شکلی بود که. اصل اشکالی که ما طرح کردیم این بود که در مواردی که حالت سابقه با امارة معتبره ثابت شده باشد شما آیا استصحاب حکم واقعی را می‌کنیم یا استصحاب حکم ظاهری را می‌کنید؟ اگر بخواهید استصحاب حکم واقعی را بکنید، یقین به حدوث ندارید. اگر بخواهید استصحاب حکم ظاهری را بکنید، شک در بقاء ندارید. به دلیل این‌که آن حکم ظاهری تا وقتی هست که اماره وجود دارد. و اماره دال بر حالت سابقه است. دال بر بقای او نیست. در این مورد ما می‌توانیم شق دوم را انتخاب کنیم، بگوییم استصحاب حکم ظاهری را انجام می‌دهیم، به دلیل این‌که ما شک در بقای حکم ظاهری داریم. چون اماره فقط دلالت بر حدوث نمی‌کند. دلالت بر بقای شیء حادث تا وقتی که ناقض نیامده است دارد. بنابراین استصحاب بقای حکم ظاهری را می‌کنیم. یا بفرمایید استصحاب عدم طرو ناقض را می‌کنیم. استصحاب عدم موضوعی را که منقّح این حکم ظاهری هست را می‌کنیم. علی ای تقدیر نسبت به حکم ظاهری ما شک داریم، می‌توانیم استصحاب که این حکم ظاهری را اثبات کند را اجرا کنیم. خب این تقریب همچنان که ملاحظه می‌فرمایید اختصاص ندارد به جایی که ناقض، ناقض شرعی باشد. اگر شک در ناقض عرفی هم باشد، همین مطلب می‌آید. چون ما یقین داریم که این شیء مادام لم یأتی الناقض موجود هست. شک در مقتضی نداریم. شک در رافع شیء داریم بقاءً. تا وقتی که رافع نیامده است، مقتضا موجود هست و آن شیء بقاءً موجود است. بنابراین باید تفصیل را اینجور قرار داد که شک یا در مقتضی است، که اشکال درش وارد می‌شود. یا شک در رافع و ناقض هست. حالا چه رافع و ناقض شرعی باشد، چه غیر شرعی باشد، اینجا چهار صورت دارد که این چهار صورت را در این صورتی که شک در ناقض یا رافع باشد طرح کنیم.

اما ببینیم آیا اصل این مطلب درست هست یا درست نیست. این‌که مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که اماره همچنانی که دال بر مودّای خودش هست، دال بر حدوث هست، دال بر لازمه‌اش هم هست، این مبتنی بر این هست که اصل در امارات حجیت مثبتات و اثبات لوازمش هست. که در آن بحث حجیت مثبتات ما اشکالات این بحث را طرح کردیم. من مرور اجمالی بر بعضی از سرفصل‌های این اشکال می‌کنم. تفصیلش باشد در همان بحث حجیت مثبتات. ببینید مرحوم آقای خویی یک اشکالی می‌کنند، می‌فرمایند که اخبار به ملزوم، اخبار به لازمش هم هست. آقای خویی قبول ندارند که اماره‌ای که دال بر شیء باشد، باید حتماً مثبتاتش حجت باشد. می‌فرمایند این فقط در خصوص اخبار هست و در خصوص اخبار هم به این جهت که اخبار به شیء، اخبار از لوازمش هم هست، از این جهت اماره مثبتاتش حجت است. که ما آنجا اشکال می‌کردیم که نه، اخبار به ملزوم، اخبار به لوازمش نیست اوّلاً. باید متکلّم توجه داشته باشد به این ملازمه. و الا مجرد ملازمة واقعیه باعث نمی‌شود که بخواهد اخبار هم بدهد. تازه مجرد التفات و توجه هم چه بسا بگوییم کافی نیست. ارادة اخبار باید داشته باشد. مجرد التفات به این‌که یک همچین ملازمه‌ای وجود داشته باشد. اوّلاً علم باید داشته باشد، ثانیاً التفات باید داشته باشد. یعنی آن موقعی که می‌خواهد اخبار بدهد، به آن علمش هم توجه داشته باشد. علمش بالفعل شده باشد با التفات. و تازه همة اینها هم باشد آیا حتماً می‌خواهد از آن لازمش هم اخبار بدهد یا لازم. آن هم خیلی روشن نیست. و بنابراین به خصوص در مواردی که بیّن بالمعنی الاخص نیست، یا بین بالمعنی الاعم است یا اصلاً ملازمه غیر بیّن هست، به هیچ وجه ما نمی‌توانیم بگوییم اخبار به شیء، اخبار از لوازمش است. البته مرحوم آقای صدر به یک بیان دیگری بحث را دنبال می‌کنند. که آن بحث اخبار به شیء اخبار از لوازمش نیست. بحثش این هست که می‌گویند مناط حجیت امارات جنبة طریقیتش است. همان مقداری که اماره طریقیت نسبت به مؤدّا دارد، طریقیت نسبت به لوازم مؤدّا هم دارد. بنابراین اصل اوّلی. مناطی که برای حجیت اماره در مؤدّا وجود دارد، همان مناط هم برای حجیت اماره در لوازم مؤدّا هم هست. که ما آنجا عرض می‌کردیم که طریقیت تمام العلة نیست. بحث انسداد نوعی باب علم هم در حجیت اماره دخالت دارد. و الا اگر باب علم نوعاً منسد نبود و می‌شد به واقع در نوع موارد رسید، دیگر وجهی نبود برای این‌که اماره معتبر بشود. با توجه به این نکته ممکن است نسبت به مؤدّا انسداد نوعی باب علم وجود داشته باشد و نسبت به لوازم این انسداد نوعی باب علم وجود نداشته باشد. حالا این توضیح دارد که این انسداد نوعی باب علم یعنی چی؟ و در کجاها ما می‌توانیم انسداد نوعی باب علم را بگوییم موجود هست، کجاها موجود نیست، تفصیل این بحثش در جای خودش.

بنابراین مجرد این‌که اماره دال بر حدوث هست، دال بر، یعنی حجت هست در حدوث نسبت به بقاء نمی‌توانیم بگوییم این حجیت دارد. خب این اصل این اشکال که تفصیلش را باید در جای خودش ببینیم.

اما ببینیم حالا با پذیرش این مطلب ما می‌توانیم کلام آقای صدر را تام بدانیم؟ به نظر می‌رسد که با پذیرش این مطلب باز کلام آقای صدر تام نیست. چون ببینید فرض این هست که حکم ظاهری ما فقط به مقداری هست که اماره دال بر او هست. مقداری که اماره دال بر او نیست، حکم ظاهری هم در آنجا وجود ندارد. این فرض هست. حالا ما استصحاب روح حکم و شدت اهتمام و اینها را نمی‌خواهیم بکنیم. آن جواب‌هایی که اینجا وجود دارد را نمی‌خواهیم فعلاً طرح کنیم. اصل اشکال این هست که حکم ظاهری به مقداری هست که اماره دلالت می‌کند. اماره اینجا دال بر حدوث هست. دال بر یک جملة شرطیه هم هست که لو لم یأتی الناقض لکان الحکم باقیا. لو لم یأتی الرافع لکان الحکم باقیا.

این قضیة شرطیه با شک در شرطش ما در جزا شک داریم. اگر واقعاً هم ناقض در واقع نیامده باشد، اماره نسبت به جزا دلالتی ندارد. فقط به این قضیة شرطیه دلالت دارد. قضیة شرطیه به تنهایی کافی نیست برای اثبات جزا، مگر این‌که شرطش به یقین یا به امارة معتبره‌ای ثابت شده باشد. و فرض این هست که ما نه یقین، نه امارة معتبره‌ای بر ثبوت عدم طروّ ناقض نداریم. وقتی نداریم ما اماره‌ای، امارة ما فقط فرض این هست که بر این قضیة شرطیه دلالت می‌کند. بنابراین اگر واقعاً ناقض هم نباشد اماره نمی‌گوید جزا موجود است. صرفاً به آن قضیة شرطیه ناظر هست. و بنابراین ما یقین داریم که آن حکم ظاهری موجود نیست. چون فرض این هست که حکم ظاهری به مقداری هست که اماره دال بر او باشد. و اگر هم واقعاً ناقض نیامده باشد چون اماره دال بر عدم طرو ناقض نیست، این مقدار دلالت ندارد فقط اماره دال بر آن قضیة شرطیه هست، بنابراین ما حکم ظاهری را نمی‌توانیم بگوییم باقی است. و به تقریبٍ آخر، آن این است که ببینید اصلاً این مدلول اماره که اگر حکم ظاهری، اگر ناقضی نیاید، مؤدّای اماره باقی هست، شیء باقی هست، این مدلول التزامی اثر ندارد. به همین جهت حکم ظاهری بر طبق او نمی‌تواند جعل بشود. آن که اثر دارد نفس بقای شیء هست. بقای شیء موضوع اثر هست. یا خودش حکم شرعی هست. اما این‌که اگر ناقض نیاید این باقی هست، این ملازمه. این ملازمه مستقیماً اثر ندارد. اثر مال نتیجة این ملازمه و تحقق شرط هست. آن نتیجه‌ای که از این قضیه‌ای که این ملازمه موجود هست و شرط هم موجود هست، پس جزا موجود هست، آن جزای این قضیه آن اثر دارد. و فرض این هست که اماره دال بر جزاء نیست. صرفاً دال بر قضیة شرطیه است. و آن قضیه شرطیه اثری ندارد که ما بخواهیم با اجرای اماره بگوییم یک حکم ظاهری اینجا وجود دارد. اینجور نیست که یک حکم ظاهری پنهانی وجود داشته باشد که ما شک می‌کنیم حکم ظاهری وجود دارد یا حکم ظاهری وجود ندارد. نه، اگر هم شرط محقق باشد ولو جزاء موجود هست، ولی موجود بودن جزاء در فرض تحقق شرط را نسبت به این، یعنی این‌که جزاء موجود هست را اماره برایش دلالت نکرده. اماره صرفاً بر آن قضیة شرطیه دلالت می‌کند. و قضیة شرطیه نسبت به تحقق جزاء اینجور نیست که اماره دال بر تحقق جزاء باشد. اگر واقعاً بین، به تعبیر دیگر، بین این‌که واقعاً ناقض وجود داشته باشد و واقعاً ناقض وجود نداشته باشد، در دلالت اماره فرقی نیست. چه ناقض وجود داشته باشد، واقعاً، چه ناقض وجود نداشته باشد واقعاً، امارة ما یک مدلول بیشتر ندارد. شما در جایی که ناقض واقعاً وجود دارد، در اینجا که نمی‌خواهید بگویید که این امارة شما یک حکم ظاهری اینجا درست می‌کند. جایی که ناقض واقعاً وجود نداشته باشد هم همینجور است. چون نسبت به این‌که آن جزاء محقق هست یا محقق نیست، امارة ما سکوت دارد. چون امارة ما صرفاً می‌گوید اگر ناقض نبود، جزاء موجود است. حالا ناقض هست یا ناقض نیست این را اماره نسبت به آن سکوت دارد. بنابراین نفس این قضیة شرطیه اثری ندارد. حکم ظاهری بر طبق این قضیة شرطیه نمی‌شود جعل کرد. صحیح نیست. چون موضوع اثر نیست. بنابراین اشکالی که در اینجا هست، در این مورد هم می‌آید و پاسخ شهید صدر به نظر می‌رسد ناتمام باشد. خب اینجا این بحث تمام.

یکی دو تا نکتة جزئی عرض بکنم. یک این‌که ما آقای صدر در این بحث‌هایی که مطرح می‌فرمودند که قطع قائم مقام، یکی از پاسخ‌هایی که برای اصل اشکال مطرح می‌کردند این بود که از این مبنا که ما بگوییم که امارات جایگزین قطع موضوعی می‌شود استفاده کنیم. بعد فرمودند که در واقع دو تقریب کردند. یک تقریبش این بود که ما ممکن است بگوییم اماره بر قطع موضوعی جنبة ورود دارد. چون قطع موضوعی، قطع بما هو منجز درش اخذ شده. که اشکالاتی را مطرح کردند که ما هم آنجا مطرح می‌کردیم اصلاً این‌که قطع بما هو منجز مطرح باشد در باب استصحاب، قطع که همیشه در استصحاب منجز نیست، گاهی اوقات معذّر هست. این چرا اینجوری تعبیر کردند قطع بما هو منجز؟ در بحث‌های آینده یک عبارتی شهید صدر دارند که به نظر، با توجه به آن عبارت به نظر می‌رسد که این تقریبی که اینجا ذکر کرده بودند مبنی بر مسامحه بوده و الا خود ایشان هم تقریب اصلی‌شان این شکلی نیست. تعبیر بعدی‌شان این هست که قطع بما هو منجز او معذرٌ. او معذرٌ را هم در بحث‌های آینده‌ای که در بحث این هست که آیا اصل عملی اگر حالت سابقه را اثبات کند، استصحاب جاری هست یا جاری نیست، آن بحث، این مطلب را مطرح کردند قطع بما هو معذرٌ. منجز او معذرٌ. این او معذرٌ را هم اضافه کردند. خب به نظر می‌رسد با توجه به این عبارت آینده اینجا یک مقداری مسامحه در تعبیر شده. این یک نکته.

نکتة دیگر این‌که من یک تعبیری از آقای حکیم، آسید محمد سعید حکیم نقل کرده بودم، یک مقداری با عجله نگاه کرده بودم، من عرض کرده بودم که آقای حکیم می‌گویند قطع بما هو منجز للواقع اخذ شده، بر ادلة استصحاب. بنابراین اماره اگر یقین سابق با اماره ثابت شده باشد کفایت می‌کند. ایشان تعبیر منجز ندارد، بما هو محرزٌ دارد. که در نتیجه ایشان می‌گویند با این بیان اصول محرزه و امارات اگر حالت سابقه با اصل محرز یا با اماره ثابت شده باشد، کفایت می‌کند برای جریان استصحاب. این‌که من یک مقداری خلط کردم دیدم ایشان این اصل را هم کافی می‌داند با سرعت نگاه کرده بودم، این منشاء اشتباه من شده بود. ولی ایشان نه، اصل محرز را کافی می‌دانند. آن هم به اعتبار این‌که یقین بما هو محرز للواقع در موضوع دلیل اخذ شده. حالا این را در بحث آینده بهش می‌پردازیم و در آنجا در موردش صحبت می‌کنیم. البته ما آن بیانی که داشتیم این نبود که یقین بما هو محرزٌ در موضوع ادلة استصحاب اخذ شده. بلکه یقین بما هو طریق معتبر. بنابراین اماره که طریق معتبر هست، موضوع استصحاب را تشکیل می‌دهد. آن یقین سابق که یعنی وجود طریق معتبر نسبت به واقع به وسیلة اماره حاصل می‌شود، ولی به وسیلة اصل محرز ثابت نمی‌شود. آن عرضی هم که ما داشتیم، همین جهت بود. حالا این یک توضیحاتی دارد که این توضیحات را ان شاء الله در بحث آینده توضیح خواهیم داد. بحث آینده‌ای که اینجا وجود دارد، این هست که اگر حالت سابقه با یقین و اماره ثابت نشده باشد، با اصل ثابت شده باشد. اینجا اصل هم دو جور هست. یکی اصل محرز داریم، یکی اصل غیر محرز داریم. حالا تفصیل اصل محرز چی است، این هم در این بحث مفید هست. اینها را علی نحو الاجمال من اشارة اجمالی بکنم، توضیح بیشترش باشد در جلسة آینده. اصل محرز را یکی از تفسیرهایی که شایع هست در مورد اصل محرز می‌کنند، آن این هست که اصل محرز، اصلی هست که درش جعل یقین شده است. مثل اماره. ولی اماره حیثیات مختلف، یقین از جهات مختلف، جهات مختلفی درش وجود دارد. حیثیات مختلفی دارد. یک حیثیتش کاشفیتش است. اگر ما یقین را جعل کنیم، جعل یقین شارع بکند من حیث الکاشفیة آن اماره است. ولی من حیث الجری العملی اگر جعل بکند، این اصل محرز است. اصل محرز جعل الیقین من حیث الجری العملی هست. این یک تفصیلی هست که از مرحوم نایینی در توضیح اصل محرز ذکر شده. حالا تفسیرهای دیگری هم در اینجا در مورد اصل محرز هست و این‌که در جلسة آینده به آنها می‌پردازیم، اشارةً، اصل این‌که اصل محرز چی است؟ اصل عملی غیر محرز چی است؟ در جای خودش. ولی یک اشارة اجمالی به برخی از مبانی برای این‌که بتوانیم این بحث را براساس آن مبانی پیش ببریم لازم هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان